

زمزمه اعتصاب از مدتی پیش وجود داشت. سطح نازل، مزدها، فوران قیمت‌ها، فلج شدن بیش از پیش چرخ معاش و فاصله عمیق میان دستمزد و بهای واقعی بازتولید نیروی کار ملاط زمزمه‌ها را تعیین می‌کرد. طول کشید تا نجواها لباس تصمیم پوشد، یک دلیل بسیار سطحی و صوری آن، پراکندگی کارگران در قسمتهای متعدد، دور از هم، بی ارتباط با همدیگر و دلیل واقعی و اساسی اش، افت وحشتناک همپیوندی رادیکال، اعتراض آمیز و مشتعل کارگران در پروسه پیکار طبقاتی ضد سرمایه داری است. به هر حال تصمیم به صورت جمعی اتخاذ شد. روز سه شنبه ۱۵ آبان عده ای از کارگران کک سازی و لوله بلند، دو بخشی که نقش قلب تپنده کل ذوب آهن را بازی می‌کنند، دست از کار کشیدند. حدود ۲۰۰ کارگر در محل کار خویش اجتماع نمودند، شروع اعتصاب را اعلام کردند و خواستار پیوستن تمامی همزنجیران به اعتصاب شدند. کارگران گفتند که با مزدهای محقر روز خود قادر به امرار معاش و ادامه حیات نیستند، دستمزدها باید افزایش یابد. دقایقی بعد کارگران برخی قسمت‌های دیگر نیز چرخ تولید را از چرخش باز داشتند. آن‌ها لیبیک گویان و دست زنان، به صفوف رفیقان پیوستند. روز سه شنبه اعتصاب در همین سطح و تا همین جا پیش رفت. صبح چهارشنبه فریادهای پرطنین تر، جمعیت چشمگیرتر و سیل کارزار، پرخروش تر شد. کارگران به سوی فولادسازی راه افتادند، چند هزار کارگر این حوزه نیز خوش آمد گویان، به توده معترض همرنج ملحق گردیدند. در اینجا بود که قیافه یکی از مدیران تراست از دور پیدا شد، او گفت که نماینده ای از میان خود تعیین کنید تا وارد گفتگو شویم. کارگران یکصدا، متفق پاسخ دادند: هیچ نماینده ای نداریم. خواست ما صریح و شفاف است. خواستار افزایش دستمزد هستیم. طرف گفتگوی ما مدیرعامل ذوب آهن است. او است که باید اینجا حاضر شود و مطالبه مشخص ما را پاسخ گوید. مدیر و همراهان شروع به اتلاف وقت و سرگرم نمودن اعتصاب کنندگان کردند، گفتند که مدیرعامل در محل کار نیست، مجتمع ذوب آهن دچار مشکلات اساسی است، رئیس به تهران رفته تا معجزه کند، شما هم صبر کنید و منتظر باشید!! حرفهای مدیر با اعتراض شدید کارگر اعتصابی مواجه شد. کارگران بر لزوم حضور مستقیم و فوری مدیرعامل اصرار ورزیدند. ثانیه ای بعد ظاهراً او با سرعتی بالاتر از سرعت سیر نور!! از تهران معراج و در محل اجتماع هبوط نمود!! از ماجرا پرسید و از توده کارگر شنید که خواهان افزایش فوری و بدون قید و شرط مزدها هستند. مدیرعامل با قیافه ای دژم و قهراگین، غرق در حیرت جواب داد که چه وقت این حرف‌ها؟! اقتصاد دچار معضل است، وضع تولید خوب نیست، سودها رضایت بخش نمی‌باشد، البته خدا با ماست، همه چیز درست خواهد شد و هر وقت درست شد در باره افزایش مزدها هم می‌توان حرف زد. کارگران عاصی و خشمگین بر خواست بالا رفتن دستمزد کوبیدند و اعلام داشتند که تا حصول پاسخ موافق به اعتصاب ادامه می‌دهند. متعاقب این گفتگوها، شرکت ذوب آهن به هر کارگر اعتصاب کننده یک میلیون تومان زیر نام پاداش پرداخت کرد و از همه خواستند که به سر کار باز گردند. آخرین خبر حاکی است که کارگران بر ادامه اعتصاب تأکید دارند

فرجام اعتصاب چه خواهد شد نمی‌دانیم، اما فروماندگی و زبونی کارگران دردناک است. ۹ هفته است که زنان و جوانان

پسر، دختر همین کارگران در خیابان ها، دبیرستان ها، دبستان ها، دانشگاهها، محلات، بالای خانه ها، درون متروها، شعار سرنگونی رژیم اسلامی سر می دهند، خود این کارگران و دهها میلیون همزنجیر دیگر آنها در این مدت در یک سکوت دهشت آور گورستانی فرو رفته و زبان در کام قفل کرده اند. قدرتی که می تواند رژیم حاکم را ساقط و طومار نظام بشرستیز سرمایه داری را در هم کوبد، دقیقاً در دست همین کارگران «شمشیر در نیام» و «زبان در کام» است، اما این جمعیت چنددهه میلیونی، این نیروی پرشکوه تاریخ آفرین، نه فقط مترصد هیچ میزان بهره گیری از این قدرت و ایفای هیچ نقش رادیکال ضد سرمایه داری نیست که حتی یارای گرفتن بهای محقر بازتولید نیروی کارش را هم در خود نمی بیند، ذلت مرزی دارد و توده همزنجیر ما مظاهرا مرزی برای فروماندگی خود قائل نیست!! به سوی دیگر ماجرا نگاه کنیم، زنان و جوانان دختر، پسر این کارگران در طول این ۹ هفته حماسه پشت سر حماسه آفریده و می آفرینند، اما صدر و ذیل حرفشان این است که رژیم اسلامی باید راهی گورستان گردد. معلوم است که باید چنین شود، حتماً باید این اختاپوس سرنگون گردد، اما چگونه؟ **با کدام قدرت؟** در کدام فرایند؟ **کدام چشم انداز؟** کدام نقشه عمل؟ پس از سرنگونی بناست چه شود؟ **کار، تولید، زندگی انسانها بناست چه سرنوشتی پیدا کند؟** اگر فرار است بهتر از حال شود، یا حداقل فاجعه بازتر از پیش نشود، الگو، افق، آنچه باید انجام گیرد چیست؟ یا صدها پرسش حیاتی تر، بنیادی تر، عاجل تر که مظاهرا نیازی به تعمق هیچ کدام مشاهده نمی شود؟؟؟!

شاید هم بناست معماران، اندیشمندان، نظریه پردازان و اکابر گردنکش اقتصاد، سیاست از عالم غیب به حیطه شهود آیند و با فرجام انقلاب همان کنند که در سال ۵۷ شد، در بهار عربی شد، در سراسر قرن بیستم شد!! زنان، جوانان، دانش آموزان، دانشجویان برخاسته از بطن زندگی توده کارگر در همان حال که سراسر جهان را خیره شجاعت، حماسه آفرینی و جسارت خود ساخته اند، نیازی به جستجوی پاسخ این پرسشها ندیده و به نظر می رسد که شعار معجزه گر «زن، زندگی، آزادی»!! را حلال اول و آخر کل مشکلات تاریخ می بینند!! مشاهده می کنیم که فاجعه این سوی کتیبه از سوی دیگرش کمتر نیست. جمعیت معترض مبارز که هیچ زبانی قادر به توصیف شجاعت ها، ابتکارات، میدانداریهایی آنان نیست نه فقط سؤالات بالا را لاک و موم کرده، نیازی به باز نمودن آنها نمی بینند که کمترین نگاهی به سکوت رقت آور قبرستانی دهها میلیون کارگر پدر، مادر، برادر، خواهر خویش هم نمی اندازد. در این گفتگورا با آنها باز نکرده و نمی کند، به آنها نمی گوید که: کلید کل قفل ها در دستان شما است، کلید سرنگونی رژیم، اسم رمز نابودی سرمایه داری، رمز رهایی انسان در دست شما است، چرا راه نمی افتید، چرا چرخ تولید را متوقف نمی کنید؟، چرا ماشین نظم سرمایه را در هم نمی کوبید؟، چرا آماده تصرف کلیه مراکز کار و تولید نمی گردید؟ چرا خانه های خالی چند میلیونی صاحبان سرمایه را از دستان آنها خارج و محل سکونت بی سرپناهان نمی سازید، چرا شبکه های آموزش و درمان را از چنگال وحوش سرمایه بیرون نمی آورید، چرا آماده تسلط شورائی بر سرنوشت کار، تولید و زندگی خویش نمی شوید؟ این جماعت به پدران و مادران خود نمی گویند که سکوت بس است، به پا خیزید، جنبش ما بدون شما محکوم به شکست است، باید همگی دست در دست هم یک قدرت سازمان یافته سراسری، شورائی، آگاه، ضد بردگی مزدی شویم. یک طرف خود را در سکوت گورستانی دفن کرده و طرف دیگر بدون هیچ افق، هیچ چشم انداز، هیچ استخوانبندی کارساز، سینه مخاطرات را می شکافد، پیش می تازد، شعار سر می دهد. بر جبین این کشتی نور رستگاری نیست، کشتی نشینان باید از کارگر صامت کارخانه، تا جوان دانشجو، دانش آموز، دختر و پسر همین سکوت زدگان، همگی زن و مرد، در یک جنبش وسیع شورائی دست به دست هم رسانند. یک قدرت واحد آگاه شورائی گردند. این

قدرت را علیه موجودیت سرمایه داری اعمال کنند، در این راستا رژیم درنده اسلامی سرمایه را از سر راه بردارند، راه را ادامه دهند، سرنوشت کار، تولید، زندگی خود را بدون کار مزدی، به صورت شورائی با دخالتگری آگاه، خلاق، آزاد، برابر، نافذ همه آحاد به دست گیرند. باید چنین کنیم، در غیاب این رویکرد، دقیقاً معلوم نیست چه شود، اما یک چیز روشن است، شکست می خوریم و هر کدام ما که فعال و استوار وارد میدان چاره اندیشی نشویم در این شکست مقصر خواهیم بود.

پایان /

## یورش دمنشانه قوای سرکوب به مراسم

دیماه ۱۴۰۱

////////

## خاکسپاری فؤاد محمدی

دوروز پیش در خیزش سراسری توده های عاصی با مناسبت ویژه ار جگذاری به قیام پرشکوه آبان ۹۸، وحوش درنده اسلامی سرمایه مثل همیشه و همه جا، در شهر سنندج دست به کشتار زدند و جوی خون راه انداختند. عده ای کشته شدند و زنده یاد فؤاد محمدی نیز در همین روز جان داد. فؤاد یک کارگر مبارز بود، در حوزه تعمیر موبایل کار می کرد. او دو فرزند خردسال دارد و مثل همه همزنجیرانش از بام تا شام برای تأمین معاش فرزندان کار می کرد و می فرسود. کارگری مبارز و شجاع که در تمامی خیزش ها، شورش ها، همراه و همگام سایرین شرکت می نمود، فریاد اعتراض سر می داد و در پروسه پیکار طبقه اش هر چه از دستش بر می آمد انجام می داد. او آماج گلوله های داغ فاشیسم درنده اسلامی سرمایه قرار گرفت و جان داد.

امروز بیش از ۱۰ هزار نفر از ساکنان شهر سنندج، با قلبی مالا مال از خشم و قهر و نفرت علیه حاکمان قتل عام آفرین سرمایه و به عنوان همراهان، همسنگران و همزمان فؤاد، دست در دست هم راهی گورستان شهر شدند تا در مراسم خاکسپاری همزنجیر مبارز خویش شرکت جویند. عمده کتیف کشتار رژیم باز هم با بربریت تمام به این مراسم یورش بردند، به صفوف حاضران حمله کردند. به ضرب و شتم شرکت کنندگان پرداختند، توده حاضر در گورستان را به گلوله بستند، از آمار کشتگان و مجروحان تا لحظه حاضر اطلاع دقیقی در دست نیست. شرکت کنندگان در مراسم با مشاهده تهاجم سبعانه قوای سرکوب و باران گلوله ها کوشیدند تا با جنگ و گریز خود را از مهلکه بیرون آرند. با این وجود وحوش عامل قتل عام، دست بردار نبودند، آن ها به خانه های مسکونی اهالی هجوم آوردند، به تعقیب مجروحان و پیگرد شرکت کنندگان پرداختند و به هر سعیت دیگر دست یازیدند.